

رویکردی مشخصه‌بنیاد به فرایندهای مبتداسازی و تأکید در زبان فارسی

(از ص ۲۸ تا ۲۸)

چکیده

در زبان فارسی، عناصر نحوی درون گروه زمان و از جمله سازه‌هایی که در جایگاه موضوع قرار دارند، می‌توانند به دلایل کلامی و به منظور یافتن خوانش نشاندار، از فراز یکدیگر گذر کنند و به جایگاهی بالاتر از بند خود جابه‌جا شوند. در نظریه‌های زبانی تحلیل‌های مختلفی از چنین جابه‌جایی‌هایی که غالباً با عنوان فرایندهای تأکید و مبتداسازی از آنها یاد می‌شود، ارائه شده است. در این میان، مقاله حاضر می‌کوشد تا با رویکردی مشخصه‌بنیاد، فرایندهای یادشده را در چارچوب مفاهیم نظری برنامه کمینه‌گرا تبیین کند و تحلیلی همگون از انگیزه حرکت سازه‌های مؤکد و مبتدا و نیز چرایی اختیاری بودن جابه‌جایی آنها در اشتقاق نحوی به دست دهد. در روند این بررسی، استدلال می‌شود که شاخص گروه زمان جایگاه موضوع است و سازه فاعل برای بازبینی مشخصه تعریف هسته گروه زمان، به این جایگاه ارتقا می‌یابد. این موضوع از آن منظر اهمیت دارد که نشان می‌دهد شاخص زمان در فارسی نمی‌تواند محل فرود سازه‌های مبتدا و مؤکد باشد (در تقابل با تحلیل کریمی، ۲۰۰۵). بدین ترتیب، به پیروی از تحلیل هگمن و گوئرون (۱۹۹۹) فرض می‌شود شاخص‌های گروه‌های بیشینه نقش‌نمایی که میان گروه‌های متمم‌ساز و زمان قرار دارند، جایگاه ثانویه‌ای برای تظاهر سازه‌هایی فراهم می‌آورند که دستخوش جابه‌جایی‌های پیش‌گفته می‌شوند. سرانجام، با معرفی مفهوم حوزه کمینه، اشاره می‌شود که حرکت عناصر درون گروه زمان از فراز هم و ارتقا به شاخص‌های گروه‌های نقش‌نمای تأکید و مبتدا، به پیروی از آموزه‌های نظری برنامه کمینه‌گرا و بدون تخطی از اصول بنیادین این برنامه، از جمله شرط پیوند کمینه، صورت می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: مشخصه‌های تأکید و مبتدا، مشخصه تعریف، شاخص زمان، شرط پیوند کمینه، حوزه کمینه.

۱- مقدمه

فرایندهای تأکید^۱ و مبتداسازی^۲ در زبان، جایگاه ثانویه سازه‌هایی که دستخوش این فرایندها می‌شوند، و انگیزه نحوی چنین جابه‌جایی‌هایی همواره موضوعات بحث‌برانگیزی در پژوهش‌های نحوی بوده‌اند و زبان‌شناسان با رویکردهای متفاوتی به این پدیده زبانی نگریسته‌اند (از جمله: هلیدی، ۱۹۸۵؛ کیش، ۱۹۹۸؛ زوبیزارتا، ۱۹۹۸؛ هگمن و گوئرون، ۱۹۹۹؛ برنول، ۲۰۰۴؛ و از میان زبان‌شناسان ایرانی: غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۲؛ خرمایی، ۱۳۸۰؛ درزی، ۱۳۸۵؛ کریمی، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵). مقاله حاضر می‌کوشد تا با تکیه بر یافته‌های پیشین و از منظر برنامه کمینه‌گرا، تحلیل بیش‌وکم متفاوتی از فرایندهای تأکید و مبتداسازی در زبان فارسی و انگیزه جابه‌جایی سازه‌هایی که دستخوش این فرایندها می‌شوند، به دست دهد.

در بررسی فرایندهای تأکید و مبتداسازی، این پرسش به میان می‌آید که آیا حوزه‌ای چون نحو نیز باید به تبیین فرایندهای یادشده بپردازد. به‌ویژه آنکه ساخت‌های منتج از چنین سازوکارهایی، بخشی از نظریه‌ای است که با کنش زبانی سروکار دارد و از این رو، تلاش برای تبیین آنها در چارچوب نظریه‌های نحوی، ممکن است مرز میان توانش و کنش زبانی را مخدوش کند. در پاسخ به این تردید می‌توان گفت که ساخت‌های مورد نظر نه تنها بر معنا تأثیرگذارند، بلکه شرایط صدق^۳ متفاوتی را به دست می‌دهند. در واقع، اگر تفاوت دو پاره‌گفتاری^۴ که شرایط صدق متفاوتی را بیان می‌کنند، تنها در نوع ساختار تأکید آنها باشد، ناگزیر چنین اشتقاق‌هایی را باید در سطحی از بازنمایی که صورت منطقی خوانده می‌شود، تبیین کرد. از آنجا که صورت منطقی، سطحی نحوی است، فرایندهای منجر به تولید ساخت‌های تأکید و مبتدا را باید پدیده‌های نحوی دانست (برنول، ۲۰۰۴).

بر پایه چنین رویکردی، در بخش دوم از مقاله حاضر به اختصار از آن مباحث نظری که دستمایه این پژوهش قرار گرفته‌اند، سخن به میان می‌آید و در بخش سوم نشان داده

1. focusing
3. truth conditions

2. topicalization
4. utterance

می‌شود که شاخص^۱ گروه زمان، برخلاف برخی از تحلیل‌های دستوری (از جمله: کریمی، ۲۰۰۵)، جایگاه موضوع^۲ است که سازه فاعل به انگیزه بازبینی^۳ مشخصه تعریف^۴ هسته گروه زمان (یا در واقع، مشخصه‌ای که به دلایل تاریخی EPP خوانده می‌شود)^۵ به آن ارتقا می‌یابد. این موضوع از آن منظر اهمیت دارد که نشان می‌دهد چنین جایگاهی نمی‌تواند محل فرود سازه‌هایی باشد که در نتیجه فرایندی چون تأکید یا مبتداسازی به آغاز جمله حرکت کرده‌اند. در بخش چهارم با تکیه بر تحلیل هگمن و گوئرون (۱۹۹۹)، فرض می‌شود که دست‌کم دو گروه پیشینه نقشی - یعنی فرافکن‌های تأکید (FocP) و مبتدا (TopP) - میان فرافکن‌های پیشینه متمم‌ساز (CP) و زمان (TP) وجود دارند که گر شاخص آنها جایگاه عناصری است که به دلایل کلامی و به منظور یافتن خوانش نشاندار به آغاز بند خود جابه‌جا شده‌اند. این رویکرد، متفاوت با تحلیل‌هایی است که جایگاه سازه مبتدا را شاخص گروه متمم‌ساز (غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۲) یا متصل به گروه تصریف (خرمایی ۱۳۸۰؛ در طرح حاضر: گروه زمان) در نظر می‌گیرد. افزون بر این، در این بخش، ضمن معرفی مشخصه‌های صرفی - نحوی مبتدا و تأکید، تلاش می‌شود تا در چارچوب برنامه کمینه‌گرا، چرایی اختیاری بودن جابه‌جایی عناصر نحوی درون بند زمان تبیین شود؛ جابه‌جایی‌هایی که به دلایل کلامی و به انگیزه بازبینی مشخصه‌های قوی^۶ و تعبیرناپذیری^۷ صورت می‌گیرند که هسته‌های گروه‌های تأکید و مبتدا میزبان آنها هستند.

سرانجام، در بخش پنجم ضمن بررسی تحلیل کریمی (۲۰۰۳ و ۲۰۰۵) و بازنگری در داده‌هایی که مبنای این تحلیل قرار گرفته‌اند، تبیین متفاوتی از حرکت عناصر نحوی واقع در جایگاه موضوع ارائه می‌شود و بر پایه نظریه‌ای که پیش از آن شرح و بسط یافته است، نشان داده می‌شود که این عناصر - بدون تخطی از اصول برنامه کمینه‌گرا - می‌توانند با گذر از فراز یکدیگر، به جایگاه شاخص‌های گروه‌های نقش‌نمای یادشده ارتقا یابند.

1. specifier
3. checking
5. Extended Projection Principle (EPP)
7. uninterpretable

2. a-position
4. d-feature
6. strong

۲- مباحث نظری

دستور جهانی گذشته از آن که در بردارنده فرایندهایی چون ادغام^۱ و حرکت^۲ است که بر عناصر واژگانی اعمال می‌شوند، شامل مجموعه‌ای از مشخصه‌ها و همچنین اصولی است که این مشخصه‌ها را در قالب واحدهای واژگانی گرد می‌آورد (چامسکی، ۲۰۰۰). از آن میان، چنین می‌نماید که مشخصه‌ها آن بخش از زبان هستند که آوا و معنا را به یکدیگر پیوند می‌دهند (اجر، ۲۰۰۳). واحدهای واژگانی، شامل مجموعه‌ای از مشخصه‌های صوری (صرفی - نحوی)، معنایی و آوایی اند. مشخصه‌های آوایی که با چگونگی تلفظ سروکار دارند، در صورت آوایی (و نه در سطح منطقی) و مشخصه‌های معنایی که بر تعبیر معنایی اثرگذارند، در صورت منطقی (و نه در سطح آوایی) در دسترس هستند؛ از سوی دیگر، مشخصه‌های صرفی - نحوی که ممکن است تعبیرپذیر یا تعبیرناپذیر باشند، آن ویژگی از کلمات اند که نحو به آنها حساس است و در فرایند اشتقاق، گاه صورت ظاهری کلمه را تعیین می‌کنند. مشخصه‌های صوری تعبیرپذیر (مانند مشخصه زمان^۳ بر روی هسته گروه زمان) بر تعبیر معنایی یک مقوله تأثیرگذارند و از این رو باید در صورت منطقی در دسترس باشند؛ اما مشخصه‌های تعبیرناپذیر (مانند مشخصه تصریف^۴ بر روی فعل یا مشخصه حالت) بر تعبیر معنایی ساخت نحوی بی‌اثرند و باید به ترتیبی از صورت منطقی حذف شوند؛ در غیر این صورت، ساختی نادرستی حاصل می‌آید (اجر، ۲۰۰۳؛ ردفور، ۲۰۰۴). به گفته دقیق‌تر، در نمود یا صورت منطقی، تنها مشخصه‌هایی باید حضور داشته باشند که به خوانش معنایی جمله کمک می‌کنند، زیرا در چارچوب برنامه کمینه‌گرا، تعبیر معنایی جمله صرفاً در این سطح و بر اساس مشخصه‌های معنایی موجود در آن صورت می‌گیرد (چامسکی، ۱۹۹۵). این مفهوم در قالب اصل خوانش کامل^۵ (اجر، ۲۰۰۳؛ هورنشتین و دیگران، ۲۰۰۵) به ترتیب زیر تعریف شده است:

1. merge
3. tense feature
5. fl Interpretation

2. move
4. inflection feature (Infl)

۱ - خوانش کامل

ساختاری که بر آن، قواعد معنایی اعمال می‌شود، نباید شامل هیچ مشخصه تعبیرناپذیری باشد. (هورنشتین و دیگران، ۲۰۰۵: ۱۵)

فرایند حذف مشخصه‌های تعبیرناپذیر از اشتقاق نحوی، از رهگذر سازوکاری به نام بازبینی صورت می‌گیرد؛ بدین ترتیب که مشخصه تعبیرناپذیر در سایه رابطه نحوی تطابق^۱ با مشخصه متناظر خود، بازبینی و حذف می‌شود:

۲ - تطابق

مشخصه تعبیرناپذیر [uF] بر روی عنصر نحوی Y بازبینی می‌شود، هنگامی که Y با عنصر نحوی دیگری به نام Z در رابطه سازه‌فرمانی بوده، و Z دارای مشخصه متناظر [F] باشد. (اجر، ۲۰۰۳: ۱۶۸)

در رابطه تطابق بالا، مشخصه تعبیرپذیر [F] جفت تعبیرناپذیر خود را اصطلاحاً جذب^۲ می‌کند (چامسکی، ۱۹۹۵). فرایند جذب مشخصه‌ها تابع شرط پیوند کمینه^۳ است که به صورت زیر تعریف می‌شود:

۳ - شرط پیوند کمینه

عنصر K می‌تواند a را جذب کند، اگر b در میان نباشد؛ به گونه‌ای که b به K نزدیک‌تر باشد و K بتواند b را جذب کند.

عنصر b به K نزدیک‌تر است، اگر b بر a سازه‌فرمانی کند. (چامسکی، ۱۹۹۵: ۳۱۱)

در برنامه کمینه‌گرا، حرکت عناصر نیز بر ویژگی برخی از مشخصه‌ها مبتنی است. در واقع، یکی از شیوه‌هایی که در چارچوب این رویکرد برای بازبینی مشخصه‌ها پیشنهاد شده است، افزودن مفهوم جدیدی به نظریه است که حرکت سازه‌ها را بر پی می‌آورد. در این رویکرد، مشخصه‌ها گذشته از ویژگی تعبیرپذیری، دارای ویژگی دیگری به نام قدرت^۴ هستند که در بازنمایی نحوی با نماد ستاره (*) مشخص می‌شود. مهم‌ترین پیامد این مفهوم جدید، حرکت عناصر در روند تطابق و بازبینی مشخصه‌هاست؛ به گونه‌ای که

1. agree
2. attract
3. Minimal Link Condition (MLC)
4. strength

اگر مشخصه‌ای قوی در نحو، آشکارا بازبینی نشود، سبب فروریزی اشتقاق در سطح ساخت منطقی می‌شود (چامسکی، ۱۹۹۳: ۳۰). بدین ترتیب، در فرایند بازبینی مشخصه‌ها، مشخصه قوی باید با مشخصه بازبینی‌کننده یا بازبینی شونده در رابطه موضعی باشد (اجر، ۲۰۰۳).

ویژگی قدرت مشخصه‌ها که از زبانی به زبان دیگر متفاوت است، گوناگونی‌های زبانی را به دنبال می‌آورد؛ مثلاً، در زبان فرانسه ارزش مشخصه‌ای که سبب تظاهر تصریف زمان بر روی افعال واژگانی و کمکی می‌شود، قوی است و از این رو، هر دو سازه یادشده با حرکت به هسته گروه زمان، پیش از عنصر نفی می‌آیند. در مقابل، در زبان انگلیسی این مشخصه تنها بر روی فعل کمکی، قوی است و بدین ترتیب، در مراحل اشتقاق نحوی، فعل واژگانی در درون هسته گروه فعلی کوچک باقی می‌ماند و فعل کمکی به هسته گروه زمان ارتقا می‌یابد (اجر، ۲۰۰۳).

به نظر می‌رسد در زبان فارسی که در شمار زبان‌های فعل‌پایان است (کریمی، ۲۰۰۵)، مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک قوی است، بنابراین، پس از حرکت فعل اصلی به هسته گروه یادشده به انگیزه بازبینی مشخصه قوی و تعبیرناپذیر [uV*]، مجموعه هسته گروه فعلی کوچک و فعل واژگانی به منظور بازبینی مشخصه تصریف این هسته، به هسته نقش‌نمای بالاتر که واجد مشخصه تعبیرپذیر متناظر است (مثلاً هسته گروه زمان یا هسته گروه نمود کامل (PerfP) که هر دو در فارسی هسته‌پایان هستند) ارتقا می‌یابد و به آن منضم می‌شود^(۱). این فرایند در زبان‌های آلمانی و فرانسه نیز مشاهده می‌شود (چینکوئه، ۱۹۹۹؛ اجر، ۲۰۰۳).

به همین دلیل است که در زبان فارسی، پس از حذف گروه فعلی کوچک در ساخت‌های همپایه، فعل اصلی - برخلاف زبان انگلیسی که مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک آن، ضعیف است - حذف نمی‌شود و در کنار فعل کمکی «بودن» در هسته گروه، نمود کامل باقی می‌ماند (تقابل جمله‌های ۴ - الف و ب). ساخت‌های موسوم به پرسش تأییدی نیز این انگاره را تأیید می‌کنند و چنانچه فعل جمله در شمار محمول‌های مرکب (مانند/اختصاص دادن) یا فعل‌های پیشوندی (مانند در رفتن) باشد، جزء غیرفعلی آن به همراه عناصر درون گروه فعلی کوچک، حذف می‌شود، اما بخش

فعلی که پیشتر از درون این گروه خارج شده است، در ساخت پرسش تأییدی به جای می‌ماند (جمله‌های ۵ - الف و ب). افزون بر این، ارتقا و انضمام فعل اصلی به فعل کمکی سبب می‌شود قیدهایی که با توجه به جهت خط فارسی به سمت چپ گروه فعلی کوچک متصل می‌شوند، نتوانند میان دو فعل یادشده تظاهر یابند (تقابل جمله‌های ۶ - الف و ب):

۴ - الف - من کتاب‌ها را در قفسه‌های خودشان نگذاشته بودم، سهراب [vP -] گذاشته بود.

ب - *من کتاب‌ها را در قفسه‌های خودشان نگذاشته بودم، سهراب [vP -] بود.

۵ - الف - سهراب معمولاً این اتاق‌ها را به مهمان‌هایش اختصاص می‌دهد؛ نمی‌دهد؟

ب - همه دلاوران به سرعت از مهلکه دررفته بودند؛ نرفته بودند؟

۶ - الف - سهراب این مسابقه را [زیرکانه] برده بود.

ب - *سهراب این مسابقه را برده [زیرکانه] بود.

هسته گروه زمان، گذشته از آنکه مشخصه تعبیرپذیری دارد که مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک را ارزش‌گذاری و بازبینی می‌کند، میزبان چند مشخصه تعبیرناپذیر، از جمله مشخصه تعریف (uD)، حالت (ucase) و شخص و شمار (uΦ) نیز هست که باید از سوی مشخصه متناظر خود بازبینی شوند. مشخصه تعریف این هسته از رهگذر تطابق با گروه حرف تعریف فاعل بازبینی و به پیروی از اصل خوانش کامل حذف می‌شود. چنانچه در زبانی مشخصه یادشده قوی باشد (مانند زبان انگلیسی؛ ردفورد، ۲۰۰۹)، سازه فاعل از محل تولید خود به شاخص گروه زمان ارتقا می‌یابد تا در سایه رابطه‌ای موضعی، سازوکار بازبینی و حذف مشخصه تعبیرناپذیر صورت گیرد.

در این زمینه، باید یادآور شد که جایگاه روساختی گروه اسمی فاعل، همواره موضوع مهمی در تحلیل‌های دستوری بوده است. در برنامه کمینه‌گرا، با حذف مفهوم برساخته حاکمیت، تلاش شده است تا در مباحث نحوی و از جمله در بررسی چگونگی اعطای نقش‌های معنایی، بر روابط طبیعی میان شاخص، هسته و متمم که ساخت گروهی با خود به همراه می‌آورد، تکیه شود. بر این اساس، از آنجا که موضوع

درونی، نقش معنایی خود را تحت رابطه هسته-متمم به دست می‌آورد، منطقی است که نقش معنایی موضوع بیرونی در سایه رابطه شاخص-هسته اعطا شود تا فاعل در شاخص هسته‌ای تولید شود که با آن پیوند معنایی دارد (هورنشتین و دیگران ۲۰۰۵). این رویکرد که از آن به فرضیه فاعل درونی^۱ یاد می‌شود و از میانه دهه هشتاد میلادی در تحلیل‌های دستوری، رواج فراوان یافته، در نخستین صورت‌های خود جایگاه تولید موضوع درونی یا گروه حرف تعریف فاعل را شاخص گروه فعلی بزرگ در نظر گرفته است (ردفورد، ۲۰۰۴).

با معرفی نظریه گروه فعلی لایه‌ای (پوسته‌ای)^۲ (از جمله: لارسون، ۱۹۸۸)، پیشنهاد شده است که فاعل ساختاری جمله، به جای شاخص گروه فعلی بزرگ، در جایگاه شاخص گروه فعلی کوچک (VP) ادغام می‌شود. با این همه، در زبانی مانند انگلیسی، هسته فرافکن نفی که بر فراز گروه یادشده ادغام می‌شود و همچنین، عناصری که در هسته گروه زمان قرار می‌گیرند (از جمله فعل وجهی آینده‌ساز؛ اجر، ۲۰۰۳)، با توجه به ترتیب خطی عناصر جمله، پس از گروه حرف تعریف فاعل تظاهر می‌یابند. تحلیلگران در حل این تعارض، دو جایگاه ساختاری مستقل برای سازه مورد نظر پیشنهاد کرده‌اند که از رهگذر فرایند حرکت به یکدیگر پیوند می‌یابند؛ یکی محل ادغام این عنصر در شاخص گروه فعلی کوچک و دیگری جایگاه روساختی آن در شاخص گروه زمان. در ساخت‌های موسوم به نامفعولی^۳ نیز فاعل ساختاری جمله در واقع موضوع درونی گروه فعلی است که در نبود جایگاه شاخص در گروه فعلی کوچک و نیز گروه حرف تعریفی که بر آن سازه‌فرمانی کند، به دلایل نحوی به شاخص گروه زمان ارتقا می‌یابد. در حمایت از فرضیه فاعل درونی، شواهد گوناگونی در تحلیل‌های دستوری (مانند کوپمن و اسپورتیش ۱۹۹۱؛ هورنشتین و دیگران، ۲۰۰۵؛ ردفورد، ۲۰۰۹) فراهم آمده است. همچنین، بر پایه ملاحظات نظری و شواهد زبانی، نشان داده شده است که انگیزه چنین حرکتی، بازبینی مشخصه حالت نیست؛ بلکه این عنصر در زبانی مانند انگلیسی به منظور بازبینی مشخصه تعریف

1. Internal Subject Hypothesis (ISH)
3. unaccusative

2. VP-shell analysis

قوی بر روی هسته زمان به شاخص این گروه ارتقا می‌یابد (اجر، ۲۰۰۳).
در بخش بعدی تلاش می‌شود تا ضمن بررسی ارزش قدرت مشخصه تعریف گره زمان در فارسی، جایگاه روساختی سازه فاعل در این زبان تبیین شود. چنانچه مشخصه تعریف در فارسی نیز قوی باشد و عنصر فاعل را به اجبار به شاخص گروه زمان برکشد، این جایگاه را نمی‌توان محل فرود سازه‌های مؤکد و مبتدا دانست.

۳- مشخصه تعریف در فارسی

چنانکه در بخش گذشته اشاره شد، مشخصه تعریف یا EPP در زبانی مانند انگلیسی، قوی است و از این رو، در روند بازبینی خود سبب ارتقاء فاعل به شاخص گروه زمان می‌شود. نزد برخی از تحلیلگران، در زبان‌های ضمیرانداز که گروه اسمی فاعل، گاهی تظاهر آوایی ندارد، مشخصه تعریف با حرکت فعل ایستا به هسته گروه زمان برآورده می‌شود؛ زیرا فعل در این زبان‌ها به اندازه کافی ویژگی‌های اسمی دارد تا بتواند مشخصه یادشده را برآورده کند و از این رو، انگیزه تظاهر گروه‌های اسمی در آغاز جمله، صرفاً بازبینی مشخصه‌هایی همچون تأکید و تقابل است (الکسیادو و دیگران، ۱۹۹۸).
در سوی دیگر، کریمی (۲۰۰۵) بر این باور است که در زبان ضمیراندازی همچون فارسی، مشخصه تعریف، نه با حرکت فعل به هسته گروه زمان، که از طریق تطابق گره حرف تعریف فاعل با مشخصه متناظر گره زمان (uD) برآورده می‌شود. وی معتقد است که فرایند تطابق و بازبینی این مشخصه که در فارسی ضعیف است، بدون ارتقاء فاعل به شاخص گروه زمان صورت می‌گیرد. با این همه، شواهد زبانی نشان می‌دهند که ظاهراً برخلاف رویکرد یادشده، مشخصه تعریف گره زمان فارسی نیز قوی است و در فرایند بازبینی، سازه فاعل را به جایگاه شاخص خود برمی‌کشد.

برای بررسی این موضوع، نخست، داده‌های (۷ - الف تا پ) را در نظر می‌گیریم که در آنها یک گروه بیشینه با نقش قیدی که مرز گروه فعلی کوچک را مشخص می‌کند و به سمت راست آن متصل شده (با توجه به تظاهر مفعول پس از قید)، میان فاعل و موضوع درونی گروه فعلی قرار گرفته است. چنانکه ملاحظه می‌شود، در این ساخت‌ها

که به ویژه در تقابل با نمونه‌های (۸ - الف تا پ) بی‌نشان هستند، عنصر فاعل در جایگاه آغازین جمله، تظاهر یافته است:

۷ - الف - سهراب [کاملاً اتفاقی] این خبر را شنید.

پ - سهراب [ماهرانه و بدون کلید] در را باز کرد.

پ - سهراب [با بی‌میلی] دعوت‌مان را پذیرفت.

۸ - الف - ! [کاملاً اتفاقی] سهراب این خبر را شنید.

پ - ! [ماهرانه و بدون کلید] سهراب در را باز کرد.

پ - ! [با بی‌میلی] سهراب دعوت‌مان را پذیرفت.

به نظر نگارنده، ساخت‌هایی مانند (۸) در مقابل جملات (۷)، نشان‌دارند (با علامت!) و اطلاعات افزوده‌ای همچون تأکید یا تقابل را به شنونده منتقل می‌کنند. با این همه، چنانچه مشخصه تعریف گره زمان فارسی را ضعیف بدانیم، انتظار می‌رود که سازه فاعل در محل ادغام خود، یعنی شاخص گروه فعلی کوچک، باقی بماند. بی‌نشان بودن جملات (۷ - الف تا پ) این پیش‌بینی را تأیید نمی‌کنند و بر حرکت گروه حرف تعریف فاعل به جایگاهی بالاتر از گروه فعلی کوچک دلالت دارند.

تقابل جایگاه قیده‌های جمله و قیده‌های متصل به گروه فعلی کوچک، شاهد دیگری را مبنی بر خروج فاعل از محل ادغام خود فراهم می‌آورد. برای بررسی این موضوع، نخست به تقسیم‌بندی دوگانه چینکوئه (۱۹۹۹) از گروه‌های قیدی به اختصار اشاره می‌کنیم. وی در یک طبقه‌بندی کلی، قیدها را به دو گروه مجزا تقسیم می‌کند؛ یکی قیده‌های جمله که وی از آنها به قید جمله (فراقید)^۱ یاد می‌کند و دیگری قید فعلی (فروقید)^۲ که در ترتیب خطی جمله، همواره پس از قیده‌های گروه نخست تظاهر می‌یابد (چینکوئه، ۱۹۹۹: ۱۱-۴). قیده‌های گروه نخست که غالباً در شمار قیده‌های گوینده‌محور هستند و در واقع، نگرش گوینده را به کل جمله‌ای که بیان شده است، نشان می‌دهند (جکنداف، ۱۹۷۲: ۸۹؛ چینکوئه، ۱۹۹۹: ۱۱)، به پیروی از طرح حاضر به گروه زمان متصل می‌شوند. در سوی دیگر، قیده‌های گروه دوم که بر مفاهیمی چون مکان، چگونگی،

1. higher AdvPs

2. lower AdvPs

حالت، تکرار، پذیرفتگی (مانند عاقلانه و هوشمندانه، زیرکانه؛ مشکوة‌الدینی ۱۳۸۶: ۱۰۴) و دیگر موارد مشابه دلالت دارند، با اتصال به گروه فعلی کوچک، مرز این گروه را مشخص می‌کنند. نمونه‌هایی از فراقیدها و فروقیدها، به ترتیب، در (۹ - الف و ب) آمده‌اند:

۹ - الف - قیدهای جمله: قانوناً، معمولاً، خوشبختانه، شوربختانه، ظاهراً، احتمالاً.

ب - قیدهای فعلی: ماهرانه، زیرکانه، عاقلانه، همواره، هنوز، هرگز، ناگهان.

(برگرفته از: کریمی، ۲۰۰۵: ۱۲۴: ۵)

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، قیدهای جمله باید در ترتیب خطی بی‌نشان جمله بر قیدهای فعلی مقدم باشند؛ برای مثال، در نمونه‌های (۱۰) تقدم قیدهای گروه نخست بر قیدهای گروه دوم رعایت شده و از همین روی، ساخت حاصل، دستوری است؛ اما در ساخت‌های غیردستوری یا نشاندار (۱۱)، این ترتیب، دیگرگونه است:

۱۰ - الف - معمولاً همیشه آنها در کارشان موفق می‌شوند.

ب - خوشبختانه برادرت عاقلانه رفتار کرده است.

پ - متأسفانه هرگز سهراب اشعارش را گردآوری نکرد.

۱۱ - الف - * همیشه معمولاً آنها در کارشان موفق می‌شوند.

ب - * عاقلانه برادرت خوشبختانه رفتار کرده است.

پ - !! هرگز متأسفانه سهراب اشعارش را گردآوری نکرد.

اکنون با توجه به آنچه درباره جایگاه گروه‌های قیدی یادشده و تقدم و تأخر آنها نسبت به یکدیگر آمده است، به موضوع اصلی بحث، یعنی مشخصه تعریف در زبان فارسی و امکان انتقال گروه فاعل به شاخص گروه زمان، بازمی‌گردیم. برای این منظور، نخست تقابل داده‌های زیر را بررسی می‌کنیم که در آنها قید جمله «خوشبختانه» و قید فعلی «زیرکانه» با توالی‌ها و جایگاه‌های مختلف در اشتقاق نحوی تظاهر یافته‌اند:

۱۲ - الف - !! خوشبختانه زیرکانه سهراب رفتار کرد.

ب - * زیرکانه خوشبختانه سهراب رفتار کرد.

پ - ! سهراب خوشبختانه زیرکانه رفتار کرد.

ت - خوشبختانه سهراب زیرکانه رفتار کرد.

در مقاله حاضر با استناد به تحلیل چینکوئه (۱۹۹۹)، قید جمله «خوشبختانه» که گوینده محور است و نگرش وی را به جمله بازمی‌نمایاند، متصل به گروه زمان فرض شده^(۲) و قید فعلی «زیرکانه» متصل به گروه فعلی کوچک متصل در نظر گرفته شده است. بر این مبنا، زیرساخت مشترک جمله‌های خوش‌ساخت، نادستوری و نشاندار (۱۲- الف تا ت) به صورت بازنمایی زیر خواهد بود که در آن سازه فاعل در درون گروه فعلی کوچک قرار دارد:

۱۳- [TP خوشبختانه [TP [vP زیرکانه [vP سهراب رفتار کرد]]]].

با توجه به بازنمایی (۱۳) و نیز بر اساس رویکردی که معتقد است فاعل در زبان فارسی در روند بازمینی مشخصه تعریف هسته گروه زمان به شاخص گروه زمان ارتقا نمی‌یابد، جمله (۱۲- الف) باید صورت روساختی و بی‌نشانی باشد که در آن، گروه حرف تعریف فاعل (سهراب) در محل ادغام خود و پس از دو گروه قیدی دیگر (خوشبختانه و زیرکانه) تظاهر یافته است. با این همه، نه تنها این ساخت در برابر جملات (۱۲- پ و ت) بسیار نشاندار می‌نماید، بلکه حتی نزد اغلب فارسی‌زبانان پذیرفتنی نیست و در فرایند عادی گفتار تولید نمی‌شود. در جمله (۱۲- ب) گروه قیدی «زیرکانه» - صرف نظر از جایگاه فاعل در این جمله - به موقعیتی بالاتر از مرز گروه زمان ارتقا یافته و با توجه به اینکه پیش از قید جمله «خوشبختانه» آشکار شده، ساخت حاصل، نادستوری است. در جمله (۱۲- پ)، فاعل به انگیزه یافتن خوانش تأکیدی به تنهایی به جایگاهی فراتر از مرز گروه زمان حرکت کرده است (چنانکه خواهیم دید، به شاخص یک گروه بیشینه نقش نما). ساخت حاصل از این فرایند دستوری، اما در تقابل با جمله‌ای مانند (۱۲- ت)، نشاندار است.

سرانجام، به جمله (۱۲- ت) می‌رسیم که ساخت مورد نظر این تحلیل است. بر پایه تحلیلی که مشخصه تعریف هسته زمان را در فارسی ضعیف برمی‌شمارد، حضور فاعل پیش از قیدهای گروه فعلی کوچک را باید به دلیل جابه‌جایی در فرایندی مانند تأکید یا مبتداسازی دانست. با این همه، همان‌گونه که از جمله دستوری (۱۲- ت) برمی‌آید، ساخت مورد نظر در تقابل با دیگر جملات (۱۲- الف تا پ) کاملاً بی‌نشان است.

بر فراز گروه زمان فرار دارند؛ کریمی و طالقانی، ۲۰۰۷) ارتقا یافته‌اند. سازهٔ فاعل نیز به جایگاهی بالاتر از مرز گروه فعلی کوچک حرکت کرده است. در این میان، این پرسش مطرح می‌شود که گروه حرف تعریف فاعل به چه انگیزه‌ای مرز گروه فعلی کوچک را پشت سر گذاشته است. طبق رویکردی که شاخص گروه زمان را در فارسی، جایگاه غیرموضوع می‌داند، ناگزیر باید نتیجه گرفت که عنصر فاعل نیز برای بازبینی مشخصهٔ مبتدا به شاخص گروه زمان ارتقا یافته است. این جایگاه را کریمی و طالقانی (۲۰۰۷) محل فرود مبتدای پس‌زمینه^۱ می‌دانند. از این منظر، دو سازهٔ فاعل و مفعول به منظور بازبینی مشخصهٔ مبتدا و قید «هرگز» به انگیزهٔ بازبینی مشخصهٔ تأکید در اشتقاق نحوی جابه‌جا شده‌اند.

با این همه، آن‌گونه که خواهیم دید، در چارچوب آموزه‌های نظری برنامهٔ کمینه‌گرا، دست یافتن به ترتیب خطی (۱۴ - الف) بر اساس چنین جابه‌جایی‌هایی ناممکن است. چنانکه می‌دانیم، قید «هرگز» به انگیزهٔ بازبینی مشخصهٔ تأکید به جایگاه شاخص یک گروه بیشینهٔ تأکید حرکت می‌کند و از میان سازه‌های فاعل و مفعول، هرکدام که برای بازبینی مشخصهٔ مبتدای پایین‌تر در شاخص گروه زمان جابه‌جا شود، طبق اصل کوتاه‌ترین جذب^۲ (هورنشتین، ۲۰۰۹) و شرط پیوند کمینه (چامسکی، ۱۹۹۵) عهده‌دار بازبینی مشخصهٔ مبتدای بالاتر می‌شود که بر فراز گروه تأکید قرار دارد؛ زیرا بنا به مفهوم بازبینی چندگانه، مشخصهٔ تعبیرپذیر روی این عناصر همچنان در اشتقاق نحوی فعال می‌ماند و می‌تواند آزادانه در چند فرایند بازبینی مشارکت کند. بدین ترتیب، اگر فاعل برای بازبینی مشخصهٔ یادشده حرکت کند، ساخت (۱۵ - الف) و اگر مفعول برای بازبینی آن ارتقا یابد، ساخت (۱۵ - ب) به دست می‌آید:

۱۵ - الف - [TopP سهراب FocP] هرگز [TP متأسفانه] [t_{SUB} TP] [NegP] [t_{ADV} vP] [vP]
 کاملاً [t_{SUB} vP] [vP] سارا را به ما...
 ب- [TopP] سارا را [FocP] هرگز [TP] متأسفانه [t_{OBJ} TP] [NegP] [t_{ADV} vP] [vP] کاملاً
 [vP] سهراب [t_{OBJ} vP] به ما...

1. background topic

2. shortest attract

چنانکه ملاحظه می‌شود، هیچ‌یک از دو ساخت بالا بر اشتقاق نحوی (۱۴- الف) منطبق نیستند و بنابراین، جمله یادشده نمی‌تواند حاصل از جابه‌جایی سه عنصر فاعل، مفعول و قید به انگیزه‌ی بازبینی مشخصه‌های تأکید و مبتدا باشد. اگر این استدلال، بنیاد صحیحی داشته باشد، می‌توان نتیجه گرفت که در جمله (۱۴- الف) سازه‌های مفعول و قید برای بازبینی مشخصه‌های مبتدا و تأکید، و سازه‌ی فاعل به انگیزه‌ی بازبینی مشخصه‌ی تعریف گره‌ی زمان - و نه مشخصه‌ی مبتدا - از جایگاه اولیه‌ی خود جابه‌جا شده‌اند. افزون بر این، تحلیلی که در این زمینه ارائه شده است، توضیحی برای این مسئله فراهم می‌آورد که چرا با داشتن دو مشخصه‌ی تعبیرناپذیر متفاوت (در اینجا: مشخصه‌های تأکید و مبتدا) نمی‌توان بیش از دو عنصر را در اشتقاق نحوی جابه‌جا کرد (هورنشتین و دیگران، ۲۰۰۵).

فرایند حذف گروه فعلی نیز شاهد دیگری در حمایت از فرضیه‌ی قوی بودن مشخصه‌ی تعریف گروه‌ی زمان فارسی فراهم می‌آورد. در چارچوب نظریه‌ی گروه فعلی لایه‌ای، فرایند یادشده در واقع بر فرافکن بیشینه‌ی گروه فعلی کوچک اعمال می‌شود (اجر، ۲۰۰۳). برای مثال، در زبان گیلی اسکاتلندی مشخصه‌ی تعریف گروه‌ی زمان ضعیف است و فاعل در جایگاه زیرساختی خود باقی می‌ماند. در نتیجه، در صورت حذف گروه فعلی کوچک در ساخت‌هایی مانند پاسخ کوتاه، عنصر فاعل به همراه موضوع درونی فعل حذف می‌شود (برخلاف انگلیسی که مشخصه‌ی تعریف گروه‌ی زمان، قوی است).

اکنون این مسئله را در زبان فارسی بررسی می‌کنیم و برای این منظور، داده‌های زیر را در نظر می‌گیریم که به‌رغم حذف گروه فعلی کوچک و موضوع یا موضوعات درونی فعل، عنصر فاعل در آنها به جای مانده است:

۱۶- الف- کی گلدان را روی میز گذاشت؟ من [vP —] گذاشتم. /* [vP —] گذاشتم.

ب- من سهراب را می‌شناسم، ولی تو [vP —] نمی‌شناسی. /* ولی [vP —] نمی‌شناسی.

هرچند فارسی‌زبانی ضمیرانداز است و فاعل جملات خبری پایه می‌تواند تظاهر آوایی نداشته باشد، در جملات بالا حذف ضمائر فاعلی - به‌رغم حضور شناسه‌ی فاعلی

بر روی فعل - به ساختی نادرستی می‌انجامد. تقابل جملات دستوری و نادرستی بالا نشان می‌دهد که عنصر فاعل در مرحله‌ای از اشتقاق از درون گروه فعلی کوچک خارج شده و به جایگاه روساختی خود در شاخص گروه زمان ارتقا یافته است. در مجموع و با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد که شاخص گروه زمان فارسی، جایگاه موضوع است که با توجه به قوی بودن مشخصه تعریف هسته این گروه، سازه فاعل از درون گروه فعلی کوچک به شاخص زمان ارتقا می‌یابد. از این منظر، جایگاه یادشده نمی‌تواند محل فرود سازه‌های مبتدا باشد. در بخش بعدی به پیروی از هگمن و گوئرون (۱۹۹۹) پیشنهاد می‌شود که شاخص‌های فرافکن‌های پیشینه مبتدا و تأکید که میان دو گروه متمم‌ساز و زمان قرار دارند، جایگاه ثانویه سازه‌هایی هستند که دستخوش چنین جابه‌جایی‌هایی در اشتقاق نحوی می‌شوند.

۴- مشخصه‌های تأکید و مبتدا

در بخش پیشین گفته شد که شاخص گروه زمان فارسی، جایگاه موضوع است و سازه فاعل با مشخصه تعبیرپذیر تعریف (D) به انگیزه بازبینی مشخصه تعبیرناپذیر و قوی تعریف هسته زمان (uD^*) به این جایگاه حرکت می‌کند تا مشخصه‌های بازبینی‌کننده و بازبینی‌شونده در مجاورت هم قرار بگیرند. از این رهگذر، مشخصه تعبیرناپذیر هسته گروه زمان به پیروی از مفهوم خوانش کامل (بخش دوم، تعریف ۱) بازبینی و حذف می‌شود؛ در غیر این صورت، ساختی حاصل می‌آید که نادرستی یا کاملاً نشاندار است؛ مانند نمونه‌های (۸ - الف تا پ) که در آنها یا مشخصه تعریف گروه زمان در رابطه‌ای موضعی بازبینی نشده و عنصر فاعل در محل ادغام خود باقی مانده، یا گروه‌های قیدی - به انگیزه‌های کلامی - به جایگاهی فراتر از بند خود جابه‌جا شده‌اند.

بدین ترتیب با کنار گذاشتن شاخص گروه زمان از مجموعه جایگاه‌هایی که می‌توانند میزبان سازه‌های مؤکد و مبتدا باشند، در بخش حاضر به پیروی از هگمن و گوئرون (۱۹۹۹) فرض می‌شود که شاخص‌های گروه‌های نقش‌نمای تأکید و مبتدا که میان گروه‌های متمم‌ساز و زمان قرار دارند، جایگاه فرود چنین سازه‌هایی هستند. این

تحلیل در قالب بازنمایی (۱۷) به صورت زیر ارائه شده است:

۱۷- $CP - [TopP]_{FocP} [TopP]_{TP} [TP]_{[vP]}$. (برگرفته از هگمن و گوئرون، ۱۹۹۹)

وجود دو گروه مبتدا در بازنمایی (۱۷) بر این نکته دلالت می‌کند که توالی گره‌های نقش‌نمای مبتدا و تأکید در زبان‌های مختلف، متفاوت است. افزون بر این، به پیروی از این تحلیل هر جمله می‌تواند بیش از یک گروه مبتدا را دربرگیرد. بر این اساس، اشتقاق نحوی جمله‌ای همچون (۱۸ - الف) به صورت بازنمایی (۱۸ - ب) خواهد بود که در آن موضوعات درون گروه فعلی به شاخص‌های گروه‌های مبتدا و تأکید ارتقا یافته‌اند:

۱۸ - الف - این اتاق‌های هتل را به مهمانان ویژه‌شان آنها معمولاً اختصاص می‌دهند.

ب- $CP - [TopP]$ این اتاق‌های هتل را $[FocP]$ به مهمانان ویژه‌شان $[TP]$ آنها معمولاً $t_{IO} t_{DO}$ اختصاص می‌دهند.]]]]

از سوی دیگر، تقابل جملات (۱۹ - الف و ب) در زیر از این فرضیه حمایت می‌کند که گروه‌های نقش‌نمای پیش‌گفته میان دو گروه متمم‌ساز و زمان فراقکن می‌شوند. در جمله (۱۹ - الف) سازه‌های مؤکد و مبتدا پس از هسته گروه متمم‌ساز «که» و پیش از قید جمله «احتمالاً» که به گروه زمان متصل می‌شود، قرار دارند؛ جمله حاصل، خوش‌ساخت و چنانکه انتظار می‌رود، نشاندار است. در مقابل، در جمله نادستوری (۱۹ - ب) دو سازه جابه‌جاشده در اشتقاق، پیش از هسته گروه متمم‌ساز تظاهر یافته‌اند:

۱۹ - الف - سهراب فکر می‌کند $[CP]$ که این اتاق‌های هتل را به مهمانان ویژه‌شان $[TP]$ احتمالاً آنها اختصاص می‌دهند.]]]]

ب - * سهراب فکر می‌کند این اتاق‌های هتل را به مهمانان ویژه‌شان $[CP]$ که $[TP]$ احتمالاً آنها اختصاص می‌دهند.]]]]

اکنون این پرسش به میان می‌آید که در چارچوب فرضیه بازبینی مشخصه‌ها، جابه‌جایی‌های حاصل از فرایندهای تأکید و مبتداسازی را چگونه می‌توان تبیین کرد. در پاسخ به این پرسش می‌توان پیشنهاد کرد که موضوعات درون گروه زمان، میزبان مشخصه‌های تعبیرناپذیر و قوی مبتدا ($uTop^*$) و تأکید ($uFoc^*$) هستند که سبب جابه‌جایی این عناصر به شاخص‌های گروه‌های نقش‌نمای تأکید و مبتدا می‌شوند. با این

همه، مسئله‌ای که بی‌درنگ در برابر چنین انگاره‌ای مطرح می‌شود، این است که چرا حرکت عناصر نحوی دارای مشخصه‌های یادشده اجباری نیست و جابه‌جایی آنها به شاخص‌های نقش‌نمای بالاتر از گروه زمان همواره در اشتقاق نحوی رخ نمی‌دهد. همان‌گونه که می‌دانیم، مشخصه‌های تعبیرناپذیر «باید» از رهگذر تطابق با مشخصه متناظر خود، بازبینی و حذف شوند؛ در غیر این صورت، اشتقاق نحوی در سطح صورت منطقی فرومی‌ریزد (چامسکی، ۱۹۹۵).

در مقابل رهیافت بالا، می‌توان فرض کرد که عناصر نحوی با مشخصه‌های تعبیرپذیر مبتدا و تأکید از واژگان به اشتقاق نحوی راه می‌یابند و به پیروی از شرط پیوند کمینه و در سایه سازوکار تطابق، مشخصه‌های تعبیرناپذیر و قوی مبتدا (*uTop) و تأکید (*uFoc) گره‌های نقش‌نمای مورد نظر را بازبینی و حذف می‌کنند. این انگاره، متناظر با فرضیه‌ای است که بیان می‌کند سازه‌های فاعل و مفعول، بالقوه واجد مشخصه تعبیرپذیر تعریف (D) هستند؛ مشخصه‌ای که در حضور همتای تعبیرناپذیر خود در هسته گروه زمان، فعال می‌شود. از آن میان، سازه فاعل به پیروی از اصل کوتاه‌ترین جذب که تابعی از شرط پیوند کمینه است، عهده‌دار بازبینی مشخصه تعریف زمان می‌شود و مشخصه تعبیرپذیر تعریف بر روی سازه مفعول غیرفعال می‌ماند (برای بحث درباره فعال شدن مشخصه‌های تعبیرپذیر، نک: هورنشتین و دیگران، ۲۰۰۵).

همین سازوکار را می‌توان به فرایند بازبینی مشخصه‌های تعبیرناپذیر تأکید و مبتدا تعمیم داد؛ به سخن دیگر، مشخصه‌های متناظر سازه‌هایی که به دلایل کلامی و به انگیزه بازبینی مشخصه‌های [*uTop] و [*uFoc] به جایگاه شاخص گروه‌های نقش‌نمای مورد نظر حرکت می‌کنند، در اشتقاق فعال می‌شوند و در نتیجه، مشخصه‌های تأکید و مبتدای دیگر سازه‌های درون گروه زمان، غیرفعال باقی می‌مانند. با این همه، بار دیگر، این پرسش مطرح می‌شود که اگر گروه‌های تأکید و مبتدا میزبان مشخصه‌های تعبیرناپذیری‌اند که باید در مراحل اشتقاق نحوی بازبینی و حذف شوند، چرا حرکت سازه‌های واجد مشخصه‌های متناظر، همچنان اختیاری است. در پاسخ به این مسئله می‌توان گفت که حضور گروه‌های مبتدا و تأکید در اشتقاق نحوی، اختیاری است و

چنانچه در فرایند تولید جمله، به دلایل معنایی و کلامی، نیازی به تأکید یا مبتداسازی باشد، گروه‌های نقش‌نمای یادشده در جایگاهی میان گروه‌های متمم‌ساز و تأکید فرافکن می‌شوند. این رویکرد، متناظر با رهیافتی است که حضور گروه‌های بیشینه‌ای چون نمود کامل و ناقص، نفی، مجهول و جز آنها را در اشتقاق، اختیاری و متأثر از ساخت نحوی جمله می‌داند. بنابراین، در صورت حضور هر یک از گروه‌های مبتدا و تأکید در ساختار جمله، مشخصه‌تعبیرپذیر عنصر یا عناصری که به گره شاخص آنها ارتقا می‌یابد، فعال می‌شود و از رهگذر برقراری رابطه‌ای موضعی، مشخصه‌های تعبیرناپذیر [uTop*] یا [uFoc*] بازبینی و حذف می‌شوند. بر پایه این فرض، سلسله‌مراتب فرافکن‌های زبان فارسی به گونه زیر خواهد بود:

۲۰ - CP < (TopP*) < (FocP) < TP . . .

در سلسله‌مراتب بالا، نشانه‌کمانک بر اختیاری بودن گروه بیشینه درون آن دلالت می‌کند و نماد ستاره بر روی گروه بیشینه مبتدا، نشانگر تکرارپذیر بودن این گروه در اشتقاق نحوی است (هگمن و گوئرون، ۱۹۹۹). در چارچوب این تحلیل، اشتقاق نحوی جمله (۲۱ - الف) به صورت بازنمایی (۲۱ - ب) خواهد بود که در آن گروه حرف تعریف فاعل پس از خروج از دورن گروه فعلی کوچک و ارتقا به شاخص گروه زمان، به منظور بازبینی مشخصه مبتدا به شاخص گروه مبتدا جابه‌جا شده و گروه حرف تعریف مفعول نیز به انگیزه بازبینی مشخصه تعبیرناپذیر تأکید به شاخص گروه تأکید حرکت کرده است:

۲۱ - الف - سهراب دعوت‌مان را ظاهراً با بی‌میلی پذیرفت.

ب - [CP - [TopP] سهراب [FocP] دعوت‌مان را [TP] ظاهراً [SUB TP] [vp] با بی‌میلی [tDO] پذیرفت] . . .

یادآور می‌شود که در اشتقاق بالا، هسته‌های گروه‌های اسمی فاعل و مفعول، در نقش متمم هسته گروه حرف تعریف، با مشخصه‌های مبتدا و تأکید از واژگان وارد نحو می‌شوند. با توجه به حضور گروه‌های بیشینه مبتدا و تأکید (به دلایل کلامی) در ساختار

نحوی، مشخصه‌های یادشده در اشتقاق فعال می‌شوند و به پیروی از محدودیت هسته‌های نقش‌نما، کلّ مجموعه‌ی گروه حرف تعریف به جایگاه شاخص گره‌های نقش‌نمای مورد نظر حرکت می‌کند:

۲۲ - محدودیت هسته‌های نقش‌نما:

متمم‌های برخی از هسته‌های نقش‌نما (مانند حرف تعریف و متمم‌ساز) نمی‌توانند به تنهایی در اشتقاق نحوی جابه‌جا شوند. (ردفورد، ۲۰۰۹: ۶۶)

هرچند فرضیه‌ای که تاکنون شرح و بسط یافته است، می‌تواند از عهده تبیین ساخت نشاننداری همچون (۲۱ - الف) برآید، اما در اشتقاق‌هایی که مفعول‌های مستقیم و غیرمستقیم با گذر از یکدیگر و عبور از فراز سازه‌ی فاعل به شاخص‌های گره‌های مبتدا و تأکید حرکت می‌کنند، این تحلیل با مشکل مواجه می‌شود. در واقع، با توجه به اینکه پیش‌فرض تحلیل حاضر، این است که همه‌ی موضوعات درون گروه زمان با مشخصه‌های تعبیرپذیر تأکید و مبتدا از واژگان به اشتقاق راه می‌یابند، انتظار می‌رود سازه‌ی فاعل در شاخص گروه زمان که هدف نزدیک‌تری برای گره‌های نقش‌نمای مورد نظر به شمار می‌رود، طبق شرط پیوند کمینه، مانع از جابه‌جایی موضوعات درون گروه فعلی شود. بنابراین، رهیافت حاضر جمله‌ی نشاندار (۱۸ - الف) را که در (۲۳ - الف) تکرار شده است، به خطا نادرستی پیش‌بینی می‌کند:

۲۳ - الف - این اتاق‌های هتل را به مهمانان ویژه‌شان آنها معمولاً اختصاص می‌دهند.

ب - [CP] TopP این اتاق‌های هتل را [FocP] به مهمانان ویژه‌شان [TP] آنها معمولاً اختصاص می‌دهند.]]]]

در جمله (۲۳ - الف) مفعول‌های مستقیم و غیرمستقیم که همچون گروه حرف تعریف فاعل، میزبان مشخصه‌های تعبیرپذیر مبتدا و تأکیدند، با گذر از این عنصر (که بر آنها سازه‌فرمانی می‌کند)، به ترتیب، به شاخص‌های گروه‌های مبتدا و تأکید ارتقا یافته‌اند. ساخت حاصل چنانکه انتظار می‌رود، نشاندار و برخلاف پیش‌بینی تحلیل بالا کاملاً دستوری است. در بخش بعدی تلاش می‌شود تا ضمن بازنگری در تحلیلی که

1. Functional Head Constraint (FHC)

کریمی (۲۰۰۳ و ۲۰۰۵) از این ساخت‌ها به دست می‌دهد، چرایی خوش‌ساخت بودن جملاتی مانند (۲۳ - الف) و عدم تخطی از شرط پیوند کمینه در آنها تبیین شود.

۵- جابه‌جایی و حوزه کمینه

کریمی (۲۰۰۳ و ۲۰۰۵) با تکیه بر اصولی از برنامه کمینه‌گرا، از جمله شرط همجواری^۱ و شرط پیوند کمینه، نشان می‌دهد که فرایندهای تأکید و مبتداسازی، متأثر از سازوکار بازبینی مشخصه‌هاست. در بخش حاضر، ضمن پیروی از این رویکرد، تلاش می‌شود تا در برخی از تحلیل‌ها و داده‌هایی که در این زمینه ارائه شده‌اند، بازنگری شود و تبیینی برای آزاد بودن جابه‌جایی‌های موضوعات درون گروه زمان فراهم آید. کریمی (۲۰۰۵) با توجه به تقابل جملات زیر نتیجه می‌گیرد که فرایند تأکید، تابع شرط پیوند کمینه است. نزد وی، در جمله (۲۴ - ب) به دلیل گذر مفعول مستقیم از فراز سازه «فقط به کیما»، شرط یادشده، نقض شده و از این رو، جمله مورد نظر نادرستی است:

۲۴ - الف - [فقط به کیما]؛ من t_i سه تا کتاب دادم.

ب - * [سه تا کتاب]؛ من فقط به کیما t_i دادم. (کریمی، ۲۰۰۵: ۱۵۳: ۸۵ - الف

و ب)

درباره این تحلیل به دو نکته می‌توان اشاره کرد؛ نخست آنکه به نظر نگارنده، جمله (۲۴ - ب) - صرف نظر از هر نوع تکیه آوایی بر روی هریک از سازه‌های جابه‌جاشده - دست‌کم به اندازه جمله (۲۴ - الف) خوش‌ساخت است؛ دوم آنکه در جمله (۲۴ - ب) هیچ‌یک از اصول برنامه کمینه‌گرا، و از جمله شرط پیوند کمینه، نقض نشده‌اند و مبانی نظری نیز از دستوری بودن جمله اخیر حمایت می‌کنند. یادآور می‌شود که بنا به مفاهیم حوزه کمینه^۲ و هم‌فاصلگی^۳، سازه‌هایی که در یک حوزه کمینه قرار می‌گیرند، از هر جایگاهی هم‌فاصله‌اند. در واقع، فرایند تطابق و بازبینی مشخصه‌ها گذشته از آنکه تابعی از شرط پیوند کمینه به شمار می‌رود، متأثر از دو مفهوم پیش‌گفته نیز هست (هورنشتین و دیگران، ۲۰۰۵: ۱۴۲)

1. adjacency condition
3. equidistance

2. minimal domain (MD)

۲۵ - حوزه کمینه:

حوزه کمینه عنصر X مجموعه مقولاتی را دربرمی‌گیرد که فرافکن‌های X بلافصل شامل آنها یا مسلط بر آنها هستند؛ به جز فرافکن‌های (میانی یا پیشینه) خود عنصر X .

۲۶ - هم‌فاصلگی:

اگر α و β در یک حوزه کمینه قرار داشته باشند، آن گاه فاصله آنها از δ یکسان خواهد بود. (چامسکی ۱۹۹۳: ۱۸ - ۱۷)

بر اساس مفاهیم (۲۵) و (۲۶)، موضوع‌های درون گروه فعلی در جمله (۲۴ - ب) در حوزه کمینه هسته گروه فعلی بزرگ قرار دارند و از این رو، فاصله آنها از هر جایگاهی یکسان است. بدین ترتیب، گذر آنها از فراز یکدیگر ناقض شرط پیوند کمینه نیست؛ دستوری بودن جمله اشاره شده این پیش‌بینی را تأیید می‌کند.

هورنشتین (۲۰۰۹) این موضوع را بر پایه مفهوم مسیر^۱ بیان می‌کند. مسیر یک سازه نحوی تا جایگاهی که به آن جابه‌جا می‌شود، شامل مجموعه فرافکن‌های پیشینه‌ای است که پشت سر می‌گذارد. از این منظر، هر دو گروه نحوی مفعول مستقیم و غیرمستقیم، مسیرهای یکسانی را - شامل گروه‌های فعلی بزرگ و کوچک، گروه زمان، و گروه تأکید - تا رسیدن به شاخص گروه تأکید می‌پیمایند و بنابراین، گذر این دو سازه از فراز هم، اصل کوتاه‌ترین حرکت^۲ یا شرط پیوند کمینه را نقض نمی‌کند.

کریمی (۲۰۰۳ و ۲۰۰۵) با توجه به داده‌های زیر می‌کوشد تبعیت سازه‌های مؤکد را از شرط پیوند کمینه تأیید کند. به گفته وی، در جمله نخست، سازه «کی» به آغاز بند اصلی جابه‌جا شده و به همین دلیل، ساخت حاصل، دستوری است. اما در جمله دوم سازه «با کی» با گذر از فراز سازه «کی» به جایگاه آغازین بند اصلی حرکت کرده که به دلیل نقض شرط پیوند کمینه، ساختی نادرستی به دست آمده است. وی می‌افزاید که اگر در جمله دوم، پرسش‌واژه درون بند پیرو (کی) فاقد تکیه باشد، ساخت مورد نظر خوش ساخت است:

۲۷ - الف - کی i pro فکر می‌کنی [CP t_i با کی برقصه].

1. path

2. shortest move

ب- * با کی i pro فکر می‌کنی [CP کی t_i برقصه]. (کریمی، ۲۰۰۳: ۵: ۴- الف و ب)

با توجه به اینکه حرکت پرسش‌واژه‌ها موضوع پژوهش حاضر نیست، دربارهٔ این تحلیل تنها به چند نکتهٔ مختصر اشاره می‌شود. نخست آنکه به نظر نگارنده، جملهٔ (۲۷- ب) خوش ساخت و چنانکه انتظار می‌رود، نشاندار است؛ دوم، فعل «رقصیدن» محمولی تک‌ظرفیتی است و در نتیجه، سازهٔ «با کی» را باید ادات یا افزوده‌ای دانست که به گروه فعلی کوچک متصل می‌شود. بنابراین، اگر تحلیل کریمی (۲۰۰۵) را مبنی بر عدم ارتقاء فاعل به شاخص گروه زمان (به انگیزهٔ بازبینی مشخصهٔ تعریف هستهٔ این گروه) بپذیریم، گروه نحوی «با کی» که به گروه فعلی کوچک متصل می‌شود، بر فراز پرسش‌واژهٔ «کی» قرار دارد و قاعدتاً طبق این رویکرد، در جملهٔ (۲۷- ب) از فراز سازهٔ «کی» گذر نکرده است. به هر تقدیر، چون شاخص‌های مختلف یک گروه بیشینه در درون یک حوزهٔ کمینه قرار دارند (هورنشتین، ۲۰۰۹)، گذر این دو عنصر از فراز یکدیگر نباید به نقض شرط پیوند کمینه بینجامد.

با این همه، در بخش‌های گذشته اشاره شد که سازهٔ فاعل در فارسی به منظور بازبینی مشخصهٔ قوی و تعبیرناپذیر تعریف، به شاخص گروه زمان حرکت می‌کند. از این منظر، می‌توان بازنمایی (۲۷- ب) را پذیرفت و قائل به حرکت ادات «با کی» از فراز پرسش‌واژهٔ «کی» شد. اگر چنین باشد، این پرسش پیش می‌آید که چرا چنین حرکتی سبب نقض شرط پیوند کمینه و بدساخت شدن جملهٔ مورد نظر نشده است. برای پاسخ به این پرسش، نخست باید به مفهوم حوزهٔ کمینهٔ گسترده^۱ پرداخت. در برنامهٔ کمینه‌گرا، حوزهٔ کمینهٔ عنصری که در اشتقاق نحوی جابه‌جا می‌شود، محدوده‌ای گسترده‌تر از تعریف (۲۵) را دربرمی‌گیرد (هورنشتین و دیگران، ۲۰۰۵). این محدوده، در قالب مفهوم حوزهٔ کمینهٔ گسترده، به صورت زیر تعریف می‌شود:

۲۸- حوزهٔ کمینهٔ گسترده:

حوزهٔ کمینهٔ زنجیره‌ای که از اتصال هستهٔ Y به هستهٔ X شکل می‌گیرد، حاصل اتحاد حوزهٔ کمینهٔ Y و X خواهد بود؛ به جز فرافکن‌های (میانی یا بیشینه) خود Y. (هورنشتین و دیگران، ۲۰۰۵: ۱۴۲)

در بخش دوم اشاره شد که در زبان فارسی، مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک، قوی است و بنابراین در سازوکار بازبینی و ارزش گذاری مشخصه مورد نظر، این هسته به همراه فعل اصلی درون آن به هسته گروه زمان متصل می شود. بر این اساس، حوزه کمینه زنجیره ای که از اتصال هسته گروه فعلی کوچک به هسته گروه زمان شکل می گیرد، حاصل اتحاد حوزه کمینه این دو هسته خواهد بود (به جز فرافکن های میانی یا بیشینه خود هسته گروه فعلی کوچک). بدین ترتیب، سازه فاعل، شاخص های گروه فعلی کوچک و شاخص و متمم گروه فعلی بزرگ در فارسی در یک حوزه کمینه گسترده قرار می گیرند و گذر سازه های درون این جایگاه ها از فراز هم، شرط پیوند کمینه را نقض نمی کند. در این چارچوب می توان دستوری بودن جمله های نشاندار (۲۹ - الف و ب) را تبیین کرد. در واقع، اگر هدف از پژوهش، بررسی گذر سازه «با کی» از فراز پرسش واژه «کی» باشد، فعل دوظرفیتی «همکاری کردن» مثال مناسب تری از فعل تک ظرفیتی «رقصیدن» است، چرا که در فعل نخست سازه «با کی» در جایگاه موضوع و در فعل دوم سازه «با کی» در جایگاه ادات سطح گروه فعلی کوچک قرار دارد:

۲۹ - الف - کی_i PRO فکر می کنی [CP [TP_i [VP_i t_i VP] با کی همکاری کند]]].

ب - با کی_i PRO فکر می کنی [CP [TP_k [VP_k t_k VP] همکاری کند]]].

در جمله های نشاندار زیر نیز که قید جمله «احتمالاً» به گروه زمان متصل شده است، گذر هیچ یک از سازه های فاعل، مفعول مستقیم و مفعول غیر مستقیم از فراز هم به نقض شرط پیوند کمینه و نادرستی شدن ساخت حاصل نمی انجامد:

۳۰ - الف - آنها [TP احتمالاً [TP_{SUB} این اتاق های هتل را به مهمانان ویژه شان اختصاص

می دهند]].

ب - این اتاق های هتل را [TP احتمالاً [TP_{DO} آنها t_{DO} به مهمانان ویژه شان اختصاص

می دهند]].

پ - به مهمانان ویژه شان [TP احتمالاً [TP_{IO} آنها این اتاق های هتل را t_{IO} اختصاص

می دهند]].

وانگهی در جملات بالا، قید جمله «احتمالاً» نیز که ادات سطح گروه زمان است،

طبق تعریف در همان حوزه کمینت قرار دارد، زیرا جزء [TP, TP] شامل شاخص بیرونی گروه زمان است. بنابراین، گذر سازه‌هایی که در (۳۰ الف تا پ) از این قید گذر کرده‌اند، ناقص شرط پیوند کمینه نیست.

به نظر می‌رسد بر اساس این رویکرد که فائل به حرکت و اتصال مجموعه هسته گروه فعلی کوچک و فعل اصلی درون آن به هسته گروه زمان است، از یک سو می‌توان آزاد بودن فرایند قلب نحوی^۱ در زبان فارسی و امکان جابه‌جایی عناصر واقع در جایگاه موضوع را تبیین کرد و از سوی دیگر تحلیل منسجمی از بخش‌های مختلف نظریه فراهم آورد.

در پایان، اشاره به یک نکته ضروری می‌نماید؛ پیش از این اشاره شد که از میان سازه‌های فاعل و مفعول که دارای مشخصه تعبیرپذیر تعریف هستند، عنصر نخست با حرکت به شاخص گروه زمان، مشخصه تعریف هسته این گروه را بازبینی و حذف می‌کند. با توجه به اینکه در تحلیل حاضر چنین استدلال شده است که فاعل و مفعول در زبان فارسی در یک حوزه کمینه قرار دارند، این پرسش مطرح می‌شود که چه عاملی مانع از ارتقاء مفعول به شاخص گروه زمان می‌شود. در پاسخ به این مسئله باید یادآور شد که در صورت حرکت مفعول برای برآوردن مشخصه تعریف یا EPP، نخست این عنصر باید برای بازبینی حالت مفعولی خود (آشکارا یا پنهان) به شاخص گروه فعلی کوچک جابه‌جا شود و سپس به شاخص گروه زمان ارتقا یابد. پس از آن، سازه فاعل باید برای بازبینی حالت فاعلی خود به گروه زمان حرکت کند (در مجموع، سه حرکت)؛ اما چنانچه گروه حرف تعریف فاعل برای بازبینی مشخصه تعریف به شاخص گروه زمان ارتقا یابد، تنها به دو حرکت در اشتقاق نحوی نیاز خواهد بود که عبارت‌اند از حرکت مفعول به شاخص گروه فعلی کوچک (برای بازبینی حالت) و حرکت فاعل به شاخص گروه زمان (برای بازبینی مشخصه تعریف و هم‌زمان، بازبینی شدن مشخصه حالت). با توجه به اینکه دستور، اشتقاق‌های کمتر و حرکت‌های کوتاه‌تر را ترجیح می‌دهد (استرویک، ۲۰۰۹)، گروه حرف تعریف مفعول از حرکت به شاخص گروه زمان

1 .scrambling

۶- نتیجه

در مقاله حاضر درباره فرایندهای تأکید و مبتداسازی در زبان فارسی و جایگاه ثانویه سازه‌هایی که دستخوش این فرایندها می‌شوند، بحث شد و از انگیزه نحوی چنین جابه‌جایی‌هایی سخن به میان آمد. در این زمینه، پس از اشاره‌ای اجمالی به مفاهیم نظری برنامه کمینه و به‌ویژه سازوکار بازبینی مشخصه‌های تعبیرناپذیر، نشان داده شد که شاخص گروه زمان در این زبان، جایگاه موضوع است و سازه فاعل برای بازبینی مشخصه تعریف هسته گروه زمان یا در واقع، مشخصه EPP به آن ارتقا می‌یابد. سپس، با تکیه بر تحلیل هگمن و گوئرون (۱۹۹۹)، پیشنهاد شد که دست‌کم دو گروه بیشینه نقشی، به نام‌های فرافکن‌های تأکید و مبتدا، میان فرافکن‌های بیشینه متمم‌ساز و زمان وجود دارند که گره شاخص آنها جایگاه عناصری است که به منظور یافتن خوانش نشاندار به آغاز بند خود جابه‌جا می‌شوند. بدین ترتیب، افزون بر معرفی مشخصه‌های مبتدا و تأکید، پیشنهاد شد که حضور یا غیبت گروه‌های نقش‌نمای تأکید و مبتدا که خود متأثر از انگیزه‌های کلامی است، دلیل اختیاری بودن جابه‌جایی‌های مورد نظر است. سرانجام، ضمن تبیین مفهوم حوزه کمینه و هم‌فاصلگی، استدلال شد که چون عناصر واقع در جایگاه موضوع - با توجه به حرکت و انضمام فعل اصلی به هسته گروه زمان - در یک حوزه کمینه دارند، گذر آزادانه آنها از فراز هم به شاخص‌های گروه‌های نقش‌نمای پیش‌گفته، بدون تخطی از شرط بنیادین پیوند کمینه صورت می‌گیرد. در روند این بررسی، شواهد گوناگونی در حمایت از فرضیه بالا ارائه شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برای بحث درباره قوی بودن مشخصه تصریف هسته گروه فعلی کوچک و نیز هسته‌پایان بودن گروه زمان در فارسی، بنگرید به درزی و انوشه (در دست چاپ).
۲. در تحلیل کریمی (۲۰۰۵) چنین قیدی گذشته از گروه زمان، می‌تواند به گروه فعلی کوچک نیز متصل

شود. با این همه، مقاله حاضر با تکیه بر رویکرد چینکوئه (۱۹۹۹) و تعریفی که از گوینده‌محور بودن این گروه از قیدها ارائه شده است، آنها را صرفاً متصل به گروه زمان فرض می‌کند.

منابع:

- خرمایی، علی (۱۳۸۰) *رویکردی نحوی - کلامی به مبتداسازی گروه‌های اسمی در زبان فارسی*، رساله دکتری، دانشگاه تهران.
- درزی، علی (۱۳۸۵) «ضرورت تمایز میان فرایند ارتقا و مبتداسازی در زبان فارسی»، *مجله دستور*، ۱: ۲.
- غلامعلی‌زاده (۱۳۷۲) خسرو، *فرایندهای حرکتی در زبان فارسی*، رساله دکتری، دانشگاه تهران.
- مشکوٰۃ‌الدینی (۱۳۸۶) مهدی، *دستور زبان فارسی، واژگان و پیوندهای ساختی*، انتشارات سمت، تهران.
- Adger, D. (2003) *Core Syntax, a Minimalist Approach*, Oxford: Oxford University Press.
- Alexiadou, A. and E. Anagnostopoulou (1998) "Parametrizing AGR: word order, V-movement and EPP checking", *Natural language and Linguistic Theory*, 16 (3): 491-539.
- Baltin, M. And C. Collins (2001) *the Handbook of Contemporary Syntactic Theory*, Oxford: Blackwell Publishers.
- Breul, C. (2004) *Focus Structure in Generative Grammar*, Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Chomsky, N. (1993) "A minimalist program for linguistic theory", in K. Hale and S. J. Keyser (Eds), *the View from Building 20: Essays in Linguistics in Honor of Sylvain Bromberger*, Cambridge, Mass.: MIT Press, 1-52. [Reprinted in Chomsky (1995)]
- Chomsky, N. (1995) *The Minimalist Program*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Chomsky, N. (2000) "Minimalist inquiries: the framework", In R. Martin, D. Michaels, and J. Uriagereka, (eds.), *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honour of Howard Lasnik*, Cambridge, Mass.: MIT Press, 89-155.
- Chomsky, N. and H. Lasnik (1993) "The theory of principles and parameters", in J. Jacobs, A. von Stechow, W. Sternefeld, and T. Vennemann (Eds), *Syntax: an International Handbook of Contemporary Research*, Berlin: Walter de Gruyter, 506-569. [Reprinted in Chomsky (1995)]
- Cinque, G. (1999) *Adverbs and Functional Heads*, Oxford: Oxford University Press.
- É. Kiss, Katalin (1998) "Identificational focus versus information focus", *Language*, 74, 245-273.

- Haegeman, L. and J. Guéron, (1999) *English Grammar: A Generative Perspective*. Oxford & Malden: Blackwell.
- Halliday, M. A. K. (1985/1994) *An Introduction to Functional Grammar*, 2nd ed. London et al.: Arnold.
- Hornstein, N., J. Nunes, & K. Grohmann (2005) *Understanding Minimalism*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hornstein, N. (2009) *A Theory of Syntax*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Jackendoff, R. (1972) *Semantics Interpretation in Generative Grammar*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Karimi, S. (2003) "Focus Movement and the Nature of Uninterpretable Features", In Carnie, Andrew, Heidi Harley & Mary Willie (eds) *Formal Approach to Functional Focus*, John Benjamins.
- Karimi, S. (2005) *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*, The Hague: Mouton.
- Karimi, S. and A. Taleghani (2007) "Wh-movement, interpretation, and optionality in Persian", In *Phrasal and Clausal Architecture: Syntactic derivation and interpretation*, 167-187. Amsterdam: John Benjamins.
- Koopman, H. and D. Sportiche (1991) "The position of subjects", *Lingua* 85: 211-258.
- Larson, R. K. (1988) "On the double object construction", *Linguistics Inquiry* 19, 335-391.
- Lasnik, H. (2001) "Derivation and representation", in M. Baltin and Ch. Collins (eds.), *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*, Oxford: Blackwell Publishers, 62-88.
- Radford, A. (2004) *Minimalist Syntax, Exploring the Structure of English*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Radford, A. (2009) *Analysing English Sentences, a Minimalist Approach*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Stroik, Th. S. (2009) *Locality in Minimalist Syntax*, Cambridge (MA) & London: MIT Press.
- Zubizarreta, Maria Luisa (1998) *Intonation, Focus, and Word Order*, Cambridge (MA) & London: MIT Press.